

تکمله ای برکتاب:

(حبیب الله کی بود، عیاری از خراسان یا دزدی از کلکان؟)

تذکره انقلاب، آئینه تمام نمای فجایع حکومت سقوی

قسمت سوم

سوگند شکنی و قرآن خوری بچه سقو و تجاوز به مال و ناموس مردم:

در میان مسلمانان، سوگند خوردن و بعد شکستن آن، کار بسیار زشت است. وحتى مردم از دیدن و روبه رو شدن با کسی که سوگند خود را شکسته باشد، ابا میورزند و او را بنام «قرآن خور» می شناسند. معنای این کار اینست که نیاستی با او وارد معامله و داد ستد شد، زیرا که به قول و قرار او اعتباری نیست. کاتب می گوید که:

« و پسر سقاء، (همان روز ۱۸ جنوری) سید حسین را هنگام عصر از راه [غرض] تصرف ارگ در شهر فرستاده، خود در عمارت باغ آقا [باغ مهمانخان^۱] که محکمه ایالت (ولایت کابل) و قضات و مستوفیت مرکزی است، وارد شد. و تبعه جهله دد صفت هردو که در بازارها و پارک نظام و قوماندانی (کوتوالی) مشغول و سرگرم تطاول و غارت اعداد قشون قومی اقوام هزاره و وردک و وزیر و منگل و سواران رکاب شاهی و بعضی خانه ها بودند، شلیک توپ و تفنگ شادمانه نموده، اهالی شهری که از کثرت فیر و شدت آواز توپ و تفنگ که برخلاف عادت و حشیانه اقدام کردند، در هراس و وسواس افتاده هر کدام در هر مقامی که بودند، جانب خانه ولانه خویش راه دویدن پیش گرفتند. و سید حسین در زیر گنبد نقاره خانه ارگ، تبعه جهله خود را منع تفنگ زدن کرد، چون دست باز نکشیدند، با تفنگی که در دست داشت، سینه یکی را هدف گلوله نموده، قالبش را از روح تهی ساخت. و دیگران از مشاهده چنین حرکت پرجهالت سرا پا ضلالت او بلا تأمل اقدام در قتل صدها نفر و این یک تن کرده دست از کشاد دادن تفنگ کشیدند. و داخل ارگ شده ملازمان نظام و رساله شاهی و قلعه بیگی و غیره محصورین را به خلاف عهدی که در میان نهاده به قرآن نگار داده بودند، به بدترین حالتی زده و کوفته و عریان کرده و بعضی را کشته و از ارگ بیرون کشیدند. چهارتن از رساله شاهی را به سرچوک که از بازار با دل افگار و بدن خسته و زار عبور می کردند به ضرب گلوله تفنگ از پا در آورده، همچنین از نفری قومی وردک و وزیر و منگلی و هزاره را در هر موضع و محلی از درون و بیرون شهر خلع سلاح و برهنه کرده، به قتل رسانیدند. حتی از خانه ها که پناه جسته بودند، برآورده انواع بد ناموسی و غارت و سرقت از قوه به فعل آورده، با وجود اظهار دین داری آنقدر بد رفتاری کردند که آئین اسلامی را مطعون بیگانگان ساخته، به بدنامی کشیدند.^۱»

کاتب از عدم پابندی پسر سقو به عهد و سوگند و امضاء بر قرآن تذکر داده، از مصادره اموال و دارائی ۲۰ تن از رجال وابسته به خاندان سلطنتی که عنایت الله خان از حبیب الله، امان جان و مال شان را خواسته بود و او آن را قبول و در قرآن مهر و امضاء کرده بود، یاد می کند و مینویسد:

« از این روز به بعد راه نکث عهد پیش گرفته، سرا و جای و مال و متاع و ذخیره و اندوخته آن بیست تن را که عنایت الله خان در عهد نامه نام برده، امان جان و متاع و ضیاع و ناموس داده شده بودند، پی هم ضبط و خود ایشان را به جز دوسه نفر با دیگر وزراء و مامورین بزرگ حبس و در ارگ توقیف فرموده از هر کدام مبالغی بر علاوه آنچه

^۱- غبار، ج ۱، ص ۸۲۵

^۲- فیض محمد کاتب، تذکره انقلاب، ص ۶۹ - ۷۰

در قید ضبط آورد، بیم قتل داده بگرفت. و خزینه عین المال و اغلب بیت المال را با قورخانه چند روز و شب در کوهدامن به ذریعه موثر حمل و نقل داده تا که از جانب جلال آباد و قندهار و دیگر بلاد آسوده خاطر و مطمئن گشت که افغانه [افغانها] عموماً..... جرأت حمله و جنگ ندارند، دست از فرستادن ذخایر دولتی و ضبطی و صادراتی در کوهستان و کوهدامن کشیده، به زن خواستن و زنان و دختران و پسران بازرگانان و سرداران و نام داران را از سپاهی تا افسر، شب به اجبار و اکراه در اطاق های خود بردن زیاد پرداختند. و تا اوایل ماه رمضان یکصد ونود و یک (۱۹۱) خانه از متمولین و وزراء و مامورین و غیره را ضبط و غارت کردند، و از جمله گرفتاران محمولی خان وکیل امیرامان الله خان را که از پیش با پسر سقاو و سید حسین عهد درمیان داشت، و به هر دو تن و همراهان و انبازان شان حمایت ها و معاونت ها کرده از دستگیر نمودن و به غل و زنجیر در آوردن شان مامورین دولت را باز داشته بود، به خواهش و استدعای خودش تا بیست و هفتم شعبان با دیگران توقیف فرموده از دیگران جدا در حجره شیر احمدخان وزیر دربار جدید مُعزّزانه در تحت حفاظت آورد. و خانه و مایملکش را نیز ضبط و غارت نکرد.^۳

کاتب از اعدام سه تن از بزرگان محمدزانی وابسته به خاندان سلطنتی توسط پسر سقاو خبر میدهد و مینویسد:

« در شب این روز فوجیت آموز [دوم سرطان/ ۱۳ جولای ۱۹۲۹] سه تن از قبیله جلیله محمدزانی چون:

شهزاده حیات الله خان و شهزاده عبدالمجید پسران امیر حبیب الله قنیل و سردار محمد عثمان خان پسر سردار محمد عمرخان مرحوم بن سردار سلطان احمدخان ملقب به سرکار، با حبیب الله معین وزارت حربیه اعلیحضرت امان الله خان به امر سالار اشقیاء و مقتدای فسقاء حبیب الله پسر سقا، طناب درگلو کشیده، هلاک و در خندق به زیر خاک نهفته، از این راز به کسی نگفته، مدتی غذای نهار و شام شان را محافظ درب محبس صرف همی کرد که بازماندگان شان از این قضیه جانکاه دل خراش آگاه نشوند. و از افشای آن نظر به عدم جنحه و جنایت و خطا و خیانت مقتولین مظلومین تأثیر هم و غم در قلوب مُحَبِّین شان راه نیافته، باعث حدوث فتنه نشود.»^۴

این اشخاص نیز از جمله کسانی بودند که حیات شان از هرگونه اذیت و آزار از سوی پسر سقاو بنا بر سوگند و امضای که در قرآن مجید گذاشته بود، باید در امان می بود، اما پسر سقاو با اعدام آنها یک بار دیگر، سوگند خود را شکست و می باید از نمره «خادم دین رسول الله» او کاسته شود.

تجاوز سقاویان به مال و ناموس کابلیان:

تجاوز به ناموس دیگران و هتک عصمت به زن و دختر و پسر و خواهر مردم نیز در فرهنگ بشری و فرهنگ افغانی، از زشت ترین کارها شمرده میشود، و به سبب زشتی و خشونت انگیز بودن انست که متضررین به مرتکبین آن به سزای کمتر از قصاص و اعدام راضی نمیگردند. کاتب، از دست درازی سپاهیان پسر سقاو، به مال و ناموس زنان و دختران و پسران مردم از همان روز اول ورود شان (۱۶ جنوری ۱۹۲۹) به شهر کابل خبر داده مینویسد:

« روز چهارشنبه (چهارم شعبان / ۱۶ جنوری) که جنگ و تک و تک گشاد دادن توپ و تفنگ در بین محصورین و کوهستانیان، جاری و بیعت مردم به امیر حبیب الله ساری بود، در این روز سید حسین به خانه نورالدین پسر قاضی قطب الدین جوانشیر قوم قزلباش آمده، صرف چای کرد، دروازه قلعه چنداول نیز به به اجبار و اکراه بازگشت. و منادی از همان غروب روز اول ابتدا به ندای باز بودن دکاکین و هدف گلوله تفنگ شدن کسی که دست به مال و متاع دکائی بیازد، نموده، پیش و پیش ندا در داده، از عقب دزدان کوهستان هرچه از دست اندازی و سرخود به خانه در آمدن و غارت کردن از دست ایشان آمد، دریغ نکردند، بلکه تا اواخر رمضان این فعل خود را ادامه نهاده بر علاوه از بردن زنان و دختران و پسران مراهق (نوباوه، نوجوان) در شب و خفتن با ایشان و به اجبار رقصاتیدن، هیچ کمی و کوتاهی نکردند.»^۵

کاتب به ارتباط روز اشغال ارگ (۱۸ جنوری)، مینویسد: «تبعه پسر سقاو و حمیدالله برادر و سید حسین وزیر جنگ و پردل سپهسالار او و غیره دزدان که هر کدام نام منصب بزرگی را بر خود نهاده بودند، به مفاست و غارت اقدام کرده، به بهانه اینکه آواز تفنگ از این خانه شنیده شده یا تفنگ در آن موجود است، دست دسته و جوق جوق

^۳ - فیض محمدکاتب، تذکر الانقلاب، ص ۷۱، ۶۹-۷۲

^۴ - فیض محمدکاتب، تذکر الانقلاب، ص ۳۱۲

^۵ - فیض محمدکاتب، تذکر الانقلاب، ص ۶۵

شده از دست بد ناموسی به زنان ودوشیزگان و پسران و تاراج مال و منال یازیدن، و پسران و زنان ودختران را در اطاق های خلوت برای مخالطت کشیدن و هر ده و بیست نفر یکی دونفر زن و پسر و دختر را در منزل و اطاق بیتوته خویش بردن دریغ نکرده، تا امروز که یک شنبه بیست وهشتم رمضان مطابق ۱۱مارچ، سنه هجری ۱۳۴۷ و سنه میلادی ۱۹۲۹ هست، این فعل و عمل جاری است.»^۶

در جای دیگری به ارتباط وقایع ۱۴ ثور/ ۴ می ۱۹۲۹، مینویسد: « هواداران امان الله خان ومحمدنادرخان این روز را به کمال یأس به سر برده، اهالی شهر کابل که از جور وستم شمالیان به ستوه آمده اند، زیاده تر به هراس غارت و تاراج واسارت افتادند. وبعضی خانه ها را آزار وادیت کردند. خلاصه عموم مردم شهر به کمال بد روزی و خوف روز انحصار به شب انذار رسانیده، راه نجات به هیچ جانبی برای برون رفتن واز تهلکه خلاص شدن ندارند تا خداوند تبارک وتعالی چه پیش آرد واین فکر واندیش هلاک ودمار را به چه خاتمه دهد؟»^۷

کاتب علاوه میکند که: «سقاوی ها لیست دخترانی را که درعهد امانی به مکتب میرفتند پیدا کردند و به آنها گفته شد که مجبوراند هر کدام با یکی ازدزدان کوهستانی ویا کوهدامنی ازدواج نمایند.»^۸

کاتب جای دیگری به نفرت شدید مردم کابل از سقاویان اشاره کرده میگوید: «از سوء کردار و رفتار اعیان وافراد قشون او(پسر سقاء) نسبت به عامه خلق از زن و مرد و دختر و پسر وغارت مال و ارتکاب به فسق و فحشاء تمامت مردم از او رویگردان ومایل امان الله خان شده، از دل وجان خواهشمندن وصول او یند.»^۹

جای دیگری گفته میشود: « ستم حبیب الله خان وقشون او بر اهالی کابل از قبیل: آدم را زنده قطعه قطعه کردن وزنان و دختران و پسران را در اتاق های مفاسقه زنا و لواط کشیدن و مردم را به دار آویختن وخون های زیاد ریختن، به ننگ افغانی از رشک قوم هزاره که با وجود ندیدن نیکونی از حکومت، راه معاونتش برگرفته اند، برخاسته در تگاب سمر و مشتهر گردید. وهم قوم کروخیل وهودخیل مواضع مستعده و مشرفه بتخاک را به قصد حمله بر قشون حبیب الله که در آنجا اند، متصرف و آماده بورش شدند.»^{۱۰}

ملا فیض محمدکاتب، درباره فرمانروایان سقوی میگوید: « برای بیان وحشت وبربریت آنها کلماتی وجود ندارد. آنها را صرف میتوان تباه کنندگان مسلمانان و دولت نامید. امیر حبیب الله هر قدر فرمانی که صادر کرده و در آنها خود را خادم دین رسول الله معرفی نموده باشد، صرف برای فریب مردم است. سقاویان تمام دارایی های که برای دفاع وطن ذخیره شده بودند غارت کردند، افزون بر این مردم را بزور و بدون دریافت حقوق به خدمت عسکری برای رژیم سوق میکردند. در واقع اینها سپاه شیطان اند که آبیادها را تباه میکنند و خانه ها را غارت و چپاول می نمایند. باوجود این وزیران فاسد، حضرات و ملانمایان وسایر افراد بی دین، این وضعیت غم آلود را که از دست همین ها بر سر مردم آمده است، می بینند و میگویند: خیر و خیریت است.»^{۱۱}

فیض محمد کاتب از شیوه کار واداره سقوی یاد کرده میگوید: هر دو تن(حبیب الله وسیدحسین) با عده ای از دزدان و بی دانشان وحشی، به روز دوم حرکت عنایت الله خان، نخست اعلانی به برحالی تمام مامورین سابق به کار شان به نشر رساند، و روز بعد حکم تردید اعلان قبلی را صادر نموده و وزارت تجارت را لغو کرد. و همچنان مامورین بعضی دوایر وزارت خانه ها را از کار سبکدوش نمود. ودر دوسه روز اول، هریک از سرداران واعیان که خود را به حضور شان میرسانیدند، به اعطای یک بریک ونیم چند معاش سابقش نوید ومژده مییافتند.» و آنها نیز از روی حماقت وجهالت باور کرده، خرسند میشدند. تا همه را حبس وضبط ومعاش ومایوس ومحروم فرمود و به پول های هنگفت از تجار وارباب ثروت گرفتن پرداخته، دل های عموم را رنجیده ورمیده ساخت. و به زن خواستن اقدام کرده، دختر سردار نصرالله خان نایب السلطنه مرحوم وشهزاده امین الله خان پسر عبدالرحمن خان را به اجبار واکراه به مزاجت تکلیف کرد.»^{۱۲}

^۶ - فیض محمدکاتب، تذکر الانقلاب، ص ۷۱

^۷ - فیض محمدکاتب، تذکر الانقلاب، ص ۱۷۳

^۸ - فیض محمدکاتب، نژادنامه افغان، ص ۵۹

^۹ - فیض محمدکاتب، تذکر الانقلاب، ص ۱۳۱

^{۱۰} - فیض محمدکاتب، تذکر الانقلاب، ص ۱۷۴

^{۱۱} - کاتب، همان اثر، ص ۵۷

^{۱۲} - فیض محمدکاتب، تذکر الانقلاب، ص ۸۳

والی سقوی کابل « ملک محسن خان زنی را که از سوی افراد سقاوی مورد تجاوز جنسی قرار گرفته بود؛ دستورداد غرغره شود، چون آن زن حامله بود تا زمان تولد کودکش زن زندانی گردید و وقتی کودک تولد یافت والی امر نمود تا مادر و کودک هر دو اعدام شوند، قاضی بر والی اعتراض نمود که این کار خلاف شرعیت است. ملک محسن جواب داد: اگر خلاف شریعت است یا نیست من حکم کرده ام باید عملی شود.»^{۱۳}

«... ملک محسن والی [کابل] چهل هزار روپیه در وقت ضبط کردن خانه ایشک آقاسی محمد سرورخان مرحوم و هم اشیای مستظرفه نفیس و ثمینه زیادی را از خانه های غلام صدیق خان وزیر خارجه و محمد یعقوب خان وزیر دربار، و عبدالعزیز خان وزیر حربیه و محمودخان یاور و حیات الله خان عضد الدوله و غیره که قریب دو صد خانه به بشمار می روند، گرفته و در خانه خود برده است، مورد عتایت حمیدالله معین السلطنه شده، گویند او را چوب زیاد زده و امر کرده است که از جمله چهل هزار روپیه مسطوره از او حصول نماید.»^{۱۴}

میزان تنفر مردم کابل را از رژیم جهل و جنایت سقوی در این گزارش کاتب میتوان بخوبی درک نمود: «حبیب الله خان، با برادر خود وعده ای از اعیان کوهدامنیان و کوهستانیان که هریک فاعل مایشاء و فعال مایریند و از جور و ستم خود سرانه که براهالی شهر کابل از قوه به فعل آورده و می آورند، عموماً از دیدار شان متنفر و بری و بیزار شده، شب و روز از قادر قهار زوال آنها و مرگ خود می خواهند... در مزار خواجه صفا به سیر شگوفه ارغوان تشریف برده...»^{۱۵}

اولین اقدام جسورانه دو جوان کابلی علیه بچه سقاو:

بعد از دستگیری سران واعیان و ثروتمندان کابل، در ۲۱ حمل برابر ۱۰ اپریل، به قول کاتب: «دو نفر از جوانان با احساس و با وجدان کابل»، تصمیم گرفتند تا شر پسر سقا را از سر مردم کم کنند. این دو جوان، یک بم دستی را ساختند و درخواست آن را در روز جمعه در مسجد [عیدگاه] جابجا نمایند و وقتی که حبیب الله به نماز ایستاده شود، منفجر کنند، اما این راز شان قبل از عملی شدن، توسط قاری دوست محمد لغمانی به سقاو راپور داده شد. هردو جوان که یکی حبیب الله نام داشت و پسر حاجی عبدالغفار نجار بود و دیگری عبدالرسول، فرزند خانجی، خانه سامان هندی معروف عهد امیر عبدالرحمن خان بود، دستگیر و مورد استنطاق قرار گرفتند. آنها میدانستند که از این رازشان تنها قاری دوست محمد مطلع بود و کسی دیگری چیزی نمیدانست، بنابراین آنها در جواب های خود، قاری را به حیث مشوق و رهنمای این کار خود معرفی کردند و گفتند که کسی دیگری در این کار مداخله نداشته است. پسر سقاو هدایت داد تا قاری دوست محمد را حاضر کنند، حاضر باشان، قاری را که فکر میکرد او را برای گرفتن انعام نزد امیر حبیب الله می برند، به حضور سالار خود حاضر کردند. پسر سقاو قاری صاحب را در موتر پهلوی خود جای داد و بسوی چمن خواجه رواش، در عقب ارگ برد و در آنجا هر سه تن را پهلوی یکدیگر ایستاده کرد و سپس با تفنگ خود هریک را نشانه گرفت و از پا در آورد. کاتب مینویسد که «در وقت برچوب بستن و ایستاده کردن شان، قاری دوست محمد به امیر حبیب الله خان ندا کرد که امیر صاحب مرا هلاک مکن که برایت خیلی خدمت کرده و می کنم. ولیکن چون حکم تقدیر به قتل یک تن شیطان شریر ملانما رفته بود، نجات نیافته به جای جاوید خود شتافت.»^{۱۶}

این درحالی بود که ده روز قبل از این حادثه، یعنی در تاریخ اول اپریل/۱۱ حمل، مردم کابل از دست غارت و تجاوز سقویان، برای یک قیام عمومی برضد بچه سقاو، بنای دید و بازدید و مشورت را آغاز کرده بودند. کاتب زیر عنوان «به ستوه آمدن مردم کابل و عزم دفع حبیب الله کردن شان» مینویسد:

«از سوء رفتار و فشار و انزجار افراد واحد قشون و کردار ناهنجار و اختیار فحشاء و اضرار نمودن بزرگان شمالی که دست در اجرای امور دوانرلشکری و کشوری دارند، عموم اهالی کابل و اناث و صغار و کبار به ستوه آمدند، زندگانی برایشان سخت و دشوار گشت، لاجرم دل به مرگ داده، وزراء عهدامان الله خان و اولیای امور او و بعضی از اعیان و صاحبان ثروتان اهالی شهر درخفا با هم کنگاش در نجات حاصل نمودن از مضائق [جمع مضیقه، تنگ] و مزائق [جمع مزلقه، لغزاننده] روزگار و حصول تأمین مال اهل و عیال و تحفظ مال و منال کرده، قرار دادند که هریک عده

^{۱۳} - فیض محمد کاتب، تذکر انقلاب، ص ۳۴۲

^{۱۴} - فیض محمد کاتب، تذکر انقلاب، ص ۱۸۶

^{۱۵} - فیض محمد کاتب، تذکر انقلاب، ص ۱۳۶

^{۱۶} - فیض محمد کاتب، تذکر انقلاب، ص ۱۳۳

ای به مشاھرہ ومعاش مکفی نوکر گرفته، قوہ در خور برداشتن ونیست ونابودکردن حبیب الله خان تهیه وآماده نمایند، بعد بی خبر شبخون آسا حمله نموده او را از میان بردارند. و او از این امر به ذریعہ متجسسین ومخبرین خفیہ آگاہ شده در شب ۲ شنبہ ۲۰ شهریور [۲۰ شوال برابر اول اپریل درست است نه ۲۰ شهریور] مطابق اول اپریل همه را امر حبس کرد.^{۱۷}

کاتب، از سقاویان وپسر سقاء، چنان نفرت داشت، که دریکجا او را «پسر سگ قو»^{۱۸} می نامد. در لهجہ عوام مردم افغانستان، سقاء را «سقو» تلفظ میکنند، اما کاتب، بخاطر اعمال زشت و غیر انسانی ایکه از او و زیردستانش در حق مردم کابل دیده است، با گفتن کلمہ «سگ قو» در واقع میخواهد او را تحقیر کند و مثل حیوانی که فہمی جز قو، قو ندارد، دشنام بدهد.^{۱۹} کاتب در مدت نہ ماہ حکومت سقاوی، هیچ روز و هیچ لحظہ ای از اظهار نفرت وانزجار شدید از حبیب الله وهمکاران دزد و جاہل وجنایتکار او غفلت نورزید ودعای بدش ہمیشہ بدرقہ راہ سقاویان بودہ است. اودریکجا میگوید: «حتی نگارندہ این فجایع کہ از اہل اسلامی است بر ادعای دین داری و اظهار مسلمانی ایشان ہزار لعن ونفرین گفته، از خداوند جای ہمہ [سقاویان] را در اسفل السافلین خواستہ ومیخواهد و ہر لحظہ کہ از مشاہدات کردار این گروہ ضلالت سمات، بپاد آرد جز لعن دیگر کلمہ بر زبان نخواہد راند.»^{۲۰}

آقای باری جہانی اظهار میکند کہ: جای تاسف است کہ برخی از نویسندگان ما کہ دورہ وحشت بچہ سقاوارا بچشم سر دیده اند، باز ہم او را «عیار» و «جوانمرد» خطاب می کنند.^{۲۱}

در **آئین عیاری**، سہ چیز از اصول مهم عیاری و جوانمردی پنداشتہ میشد: - شکیبانی (تحمل)، - صداقت در قول و عمل، - پاک عورت و پاکدل بودن. «... و بدان ای پسر کہ جوانمرد ترین مردان از ہمہ آن بود کہ با چندگونہ ہنر بود: یکی آنکہ دلیر و مردانہ بود وشکیبایا بہ ہرکاری و صادق الوعد باشد و پاک عورت و پاکدل، و زیان کس بسود خود نخواہد، اما زیان خود از بہر سود دوستان روا دارد. و زیون گیر نباشد و بہ اسیران دست درازی نکند و بیچارگان را یاری کند و بد را از مظلومان دفع کند و همچنان کہ راست گوید، راست شنود و انصاف از خود بدهد و بر آن سفرہ کہ نان خوردہ باشد، بد نکند.»^{۲۲}

هیچیک از اصولی کہ در متن فوق ذکر شدہ، در وجود حبیب الله کلکاتی و بیاران فاسق و متجاوز او دیدہ نمی

شد.

ادامہ دارد

^{۱۷} - فیض محمدکاتب، تذکر الانقلاب، ص ۱۱۸

^{۱۸} - فیض محمدکاتب، تذکر الانقلاب، ص ۲۵۲

^{۱۹} - آقای امیری، ویراستار کتاب تذکر انقلاب، در این خصوص تبصرہ جالبی دارد ومیگوید: «خشونت کلامی کاتب قابل درک است وخوانندہ این دفتر، چاشنی تند کلام او را درمورد مردم مشرقی وجنوبی وشمالی، وزراء و عمال امیران الله خان، محمدنادرخان وحضرت شوربازار و دیگر ملانمایان واشخاص مختلف در رده های مختلف، بہ تفاریق، می بیند. خوانندہ امروزی شاید آرزو کند کہ کاش کاتب مہارخامہ را اندکی می کشید و از تیزی وتندی سخن میکاست، اما نباید از یاد برد کہ کاتب واقعہ نگار رویدادی بود کہ نہ تنها بر سرنوشت او تاثیر مستقیم داشت، بلکہ واقعہ ای بود کہ یک - آغاز - را بہ زوال زودہنگام مبتلا کرد. بدینسان، بدیہی است کہ کاتب تنها بہ گزارش رویداد اکتفا نکند ودر کنار آن احساسات وتاثرات خود را نیز بہ ما منتقل کند و این احساسات وتاثرات خود بر ارزش تاریخی اثر می افزاید و رخداد را با تمام ژرفا وشدت فاضلہ آن منتقل میکند. تنها گزارش کاتب تاریخی نیست، بلکہ تاثرات واحساسات او بہ هماندازہ ارزش تاریخی دارد. تا جانی کہ بہ تاریخ نویسی وتاریخ نگاران جدی باز میگردد، خشونت کلامی بیشتر بہ باز نمائی واقعی باز میگردد، نہ روانشناسی یا ایدئولوژی تاریخ نگار. فی المثل در میانہ ابوالفضل بیہقی دبیر و فیض محمد کاتب ہزارہ، از عطا ملک جوینی بہ عنوان بہترین وبصیرترین تاریخ نگار و از کتاب او [تاریخ جہانگشای جوینی] بہ عنوان بہترین تاریخ یاد شدہ است. بخشی از این امتیاز بہ خشونت سخن وجاشنی تند کلام [او] باز میگردد. جوینی در اشارہ بہ وضعیت روزگار خود نوشتہ است: «ہریک از ابناء السوق، درزی اہل فسوق، امیری گشتہ، و ہرمزدوری دستور، و ہر مژوری وزیر، و ہر مدبری دبیری... و ہرگون خری سرصدری...»-رک: جہانگشای جوینی، ج ۱، ص ۴-»

^{۲۰} - فیض محمدکاتب، تذکر الانقلاب، ص ۷۰

^{۲۱} - جباری جہانی، تاریخی حوادث تکراریبری (دسقو زوی کہ د خراسان عیار؟)، افغان جرمن آنلاین، جنوری ۲۰۱۵

^{۲۲} - قابوسنامہ، چاپ جلال الدین تهرانی، ص ۲۰۱